

قاعده پذیری تسبیب در متون فقهی و قوانین موضوعه ج. ۱.۱

سیدروح الله عقیق^۱

میثم نعمت الهی^۲

مجتبی فرهمند^۳

چکیده:

یکی از مصادیق مداخله اشخاص در ارتکاب جرایم و بزه های اجتماعی، موضوع تسبیب در جنایت می باشد. واژه تسبیب اگرچه مفهوم عامی داشته و در حقوق مدنی نیز کاربردهایی دارد ولیکن وجهه غالب این مفهوم در قوانین کیفری می باشد که با متون فقهی تطبیق بیشتری دارد. این واژه که کاربرد مؤثر و مهمی در حقوق دارد، یکی از مباحث چالش برانگیز بوده و بر سر اصل آن اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد، برخی بر این باورند که تسبیب همان علت (ناقصه) است و یک قاعده عقلی است که استقلال ماهوی داشته و فقه نیز با بهره گیری از آن، مصادیقی را به عنوان نمونه هایی از آن بیان داشته است. برخی نیز معتقدند که موارد ذکر شده (از باب تسبیب) در فقه منحصر به موارد مذکور بوده و تسبیب یک قاعده فقهی و عقلی مستقل نهی باشد و از این رو می بایست مصادیق تسبیب را محدود به موارد ذکر شده در متون فقهی دانست. تحقیق پیش بارویکرد کاربردی و به شکل تحلیلی و توصیفی با بهره گیری از مطالعات کتابخانه ای جمع آوری شده و یافته های آن بیانگر این است که تسبیب یک قاعده عقلی است و شارع نیز در تبعیت از این قاعده به صورت مصادیقی برخی از موارد را بیان داشته و این مصادیق در واقع تنها نمونه هایی از این قاعده است، قانونگذار نیز به جای بیان مصادیق متعددی از آن، بهتر بود که ذیل مواد محدود به تبیین اصل موضوع پرداخته و از مطول گویی هایی که سبب ابهام زایی در فهم مخاطبین می شد پرهیز می نمود.

واژگان کلیدی: تسبیب، قواعد فقهی، قواعد حقوقی، علیت، عدالت

seyyed1400seyyed@gmail.com

^۱ نویسنده و مسئول: دانشجوی دکترای حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه آزاد واحد شهرکرد

^۲ دکترای حقوق جزا و جرم شناسی دانشیار دانشگاه آزاد واحد شهرکرد

^۳ دکترای حقوق جزا و جرم شناسی دانشیار دانشگاه آزاد واحد شهرکرد

فلسفه مجازات مجرمین و بزهکاران، به واسطه پیدایش آثار مجرمانه و ایجاد صدمه و لطمه به جامعه است. هر چند نیت های سوء و مجرمانه نیز نقش مؤثری در انتساب پدیده مجرمانه به مجرم دارد مع الوصف صرف نیت یا همان عنصر روانی و معنوی جرم، نمی تواند سبب نسبت دادن یک عمل مجرمانه به فرد یا همان مجرم گردد، لازمه انتساب یک عمل مجرمانه به یک فرد، رابطه ای است که میان آن پدیده با فرد ایجاد می شود. این رابطه هر چند می تواند به خاطر اعمال و افعال یا حتی ترک فعل یک فرد تحقق یابد، مع الوصف، صرف این عمل کافی نبوده و نیازمند شرایط و قواعد دیگری نیز می باشد. از این مسئله با عنوان قاعده تسبیب می توان نام برد. به تعبیری دیگر در نگاه حقوقدانان زمانیکه عمل یک شخص مستقیماً و مابشراً موجب پیدایش یک عمل مجرمانه نمی گردد و لکن عدم تحقق آن عمل نیز موجب عدم تحقق پدیده مجرمانه می شود، سببیت جاری شده و بر نقش و جایگاه هر یک از علل و اسباب بحث می شود. آنچه در عرف کلامی حقوقدانان و فقها مطرح است آنست که زمانیکه عمل یک فرد علت تامه یک پدیده مجرمانه است عنوان سبب یا قاعده تسبیب مطرح نمی شود و در مواردی که نتیجه مجرمانه معلول عوامل دیگری به جز فعل مجرم است، از این قاعده برای تشخیص نقش مباشر و یا اسباب دیگر که از آن با عنوان سبب یاد می شود، استفاده می گردد. تسبیب اگرچه دارای مصادیقی مشخص و ملموسی در قوانین کیفری و مدنی ج.ا.ا که منطبق بر متون فقهی می باشد، است و لکن یک مسئله فراگیر در موضوعات متنوع حقوقی است و در موارد و موضوعات متنوعی کارایی دارد. از این رو واکاوی قاعده بودن تسبیب ثمرات مفید و مهمی را به همراه دارد. اگر ما تسبیب را به عنوان یک قاعده قطعی بپذیریم، به تبع آن، در بسیاری از موضوعات که محل نزاع و اختلاف شده و قانون نیز در آن مبهم است، به قضات برای خروجی از ابهامات قانونی کمک شایانی می نماید. برای بررسی این مسئله (قاعده پذیری تسبی)، می بایست به سؤالات مهم و اساسی ذیل پاسخ داد

الف) آیا شارع و به تبع آن قانونگذار ج.ا.ا، تسبیب را به عنوان یک قاعده به رسمیت شناخته است؟

ب) مواد قانونی که در موضوع تسبیب به آن اشاره شد، مصداق هایی از تسبیب است و یا آنکه قانونگذار تنها در صدد محدود کردن تسبیب در مواد مذکور بوده است؟

برای پاسخ به سؤالات مذکور ابتدای می بایست تعریف درستی از مفهوم و معنای تسبیب بیان شده و سپس به بررسی این مسئله در فقه و متون دینی و بعد از آن به بررسی قوانین ج.ا.ا پرداخت. بررسی فقه گویای آنست اگرچه متون فقهی در خصوص قاعده بودن یا نبودن تسبیب، ابهام دارند، و لکن این مسئله می تواند دست محققین را در این موضوع باز نگاه دارد، همین مقدار که متون فقهی در تعارض با اصل بودن تسبیب نمی باشد کافی است که با استناد به دلایل دیگر بتوان قاعده بودن تسبیب را اثبات نمود. و لکن مؤیداتی نیز در کلام فقها می توان اشاره کرد و معتقد بود که تسبیب یک قاعده عقلی است و یک قاعده شرعی و تبدی نیست تا نیازی به بیان شارع مقدس داشته باشد و ذکر این موارد در روایات نیز فقط بعنوان مصداق بوده و فقهاء نیز حکم را دایر مدار موارد مذکور در روایات ندانسته اند لذا مساله تسبیب را مورد بررسی قرار داده اند تا بتوانند از این راه ارتباط فعل را با فاعل و جنایت را با جانی بدست آورند و سپس حکم شارع را بر آن بار نمایند. از این رو روایات نقل شده در باب ضمان، در مقام حصر حکم نبوده و تنها در مقام بیان برخی از مصادیق بوده اند. به عبارت دیگر، تسبیب نوعی رابطه بین فعل و فاعل است که موضوع

حکم عقلاست و چون شارع نیز هم رأی آنهاست دیگر تأسیس اصطلاح جدیدی نکرده است بهر حال لازم است هر چه را که عرف از مصادیق تسبیب می داند از نشر شرعی نیز حکم را بر آن بار نمائیم. (مرعشی شوشتری؛ ۱۳۵۷: ۲-۳) از سوی دیگر قانونگذار می بایست به جای کپی برداری از متون فقهی و بیان مصادیق مختلف در خصوص نقش و مسئولیت مسببین و مباشرین در جرایم، در چند ماده قانونی محدود به بیان اصل قاعده تسبیب پرداخته و تشخیص مصادیق را به قضات محول نماید. اینکه قانونگذار به صورت مبسوط به بیان مصادیق متعدد بپردازد علاوه بر آنکه سبب ابهاماتی در برخی از موارد می شود، جامع و مانع بودن مواد قانونی را نیز از بین می برد و باعث ضعف و سکوت قانونی در قبال مصادیق جدید یا مستحدثه می گردد. این تحقیق می کوشد به واکاوی نگاه متون فقه و قانون موضوعه ج.ا.ا به قاعده تسبیب بپردازد و ضمن اثبات قاعده بودن تسبیب به ضرورت اصلاح مواد قانونی آن اشاره نماید.

۲- تسبیب در متون فقهی

اصطلاح تسبیب یا سبب به نحو صریح در نصوص قرآنی و روایی نیامده و تنها برخی احادیثی نقل شده، دلالت بر مضمون این قاعده دارد. اگر چه تا چند قرن در کتب فقهی شیعه که نوعاً بر اساس متون روایات بوده، همانند مسائلی که بعدها تحت عنوان صور مختلف تسبیب در مباحث فقهی و حقوقی مورد بحث قرار می گیرد، بدون ذکر عنوان مباشر یا تسبیب مطرح شده و لکن نشانی از این اصطلاح را نمی توان در این کتب مشاهده نمود. این عنوان از قرن پنجم به بعد بین فقهاء مطرح و در کتب فقهی شان مورد بحث قرار گرفته است. قاعده تسبیب در قرن های بعد نیز، در متون فقهی به صورت مستقل مورد توجه و واکاوی قرار نگرفته و به صورت پراکنده در فصول مختلفی از جمله کتاب غصب، قصاص و دیات مورد بحث قرار گرفته است. از این رو با عنایت به تفاوت فصول مذکور، تعاریف و یا بحث های متفاوتی پیرامون این قاعده در متون فقهی شکل گرفته و سبب شده که بعضی از فقهاء تعاریف متفاوتی را از سبب در باب غصب با آنچه در باب دیات آمده بیان دارند. دلیل این تفاوت ها را نیز می توان به این خاطر دانست که قاعده تسبیب در واقع یک قاعده ای است که در روایات ما به صورت مستقل به آن پرداخته نشده و استنباط فقهاء از روایات مختلف بیانگر این قاعده است. برای نمونه در حاشیه قاعده اتلاف که یکی از قواعد فقهی به شمار رفته و پیرامون اتلاف مال الغیر و مسئولیت های آن صحبت می شود، به اتلاف بالمباشر و اتلاف بالتسبیب پراخته می شود و بحث می شود که آیا تسبیب در اتلاف نیز یکی از مصادیق اتلاف قلمداد می شود یا خیر. (ر.ک: رهبر، سعادت؛ زمستان ۱۳۸۸: ۷۹-۱۰۴) جدا شدن اتلاف از تسبیب نه فقط در روایات شیعه دیده نمی شود، بلکه در آثار قدما یعنی در قرون اولیه نیز مشهود نیست و نخستین بار در قرن پنجم در آثار برخی از فقهاء از جمله کتاب المبسوط فی الفقه الإمامیه ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی و یا کتاب مهذب ابن براج مساله اجتماع سبب و مباشر به چشم می خورد. در آثار اهل سنت نیز آغاز جدایی مباشرت از تسبیب در قرن پنجم در آثار ابی بکر محمد بن احمد بن ابی سهل سرخسی که بعدها با ابوالوفاء الافغانی با عنوان کتاب اصول منتشر شد، ملاحظه می شود، ولی به هر حال بعدها در آثار آنها این تقسیم بندی و بررسی فروع آن امری رایج شد. بحث شدن در فصول مختلف متون فقهی پیرامون مصادیق تسبیب، سبب شده است که تعاریف و معانی بعضاً متفاوتی از آن در بخش های مختلف متون فقهی ارائه شود. برای نمونه می توان به برخی از موارد اشاره نمود:

علامه حلی در قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، در سه کتاب (غصب، قصاص و دیات) در مورد تسبیب بحث کرده و اگر چه هر بار آن را تعریف کرده ولی ظاهراً در مثال‌هایی که برای شرط و تسبیب و علت می‌زند خلط شده است. علامه در کتاب قصاص، ضمن برشمردن اکراه و شهادت دروغ به عنوان نمونه‌هایی از سبب، سبب را دارای شباهت‌هایی با شرط دانسته و می‌فرماید: «السبب ماله اثر ما فی التولید کما للعلت لکنه یشبه الشرط من وجه» سبب آنست که اثری در تولید جنایت داشته باشد همان طوری که علت چنین تاثیری دارد ولی شباهتی نیز با شرط دارد. علامه در ادامه شرط را این چنین تعریف کرده‌اند: «امری که تاثیر موثر متوقف بر آن است و مدخلیتی در علیت ندارد مانند حفر چاه که شرط افتادن است ولی علت افتادن رفتن به سوی آن و لغزش است.» ایشان در کتاب غصب، فرموده است: تفویت از سه راه حاصل می‌شود ۱- مباشره که ایجاد علت تلف است. ۲- تسبیب که ایجاد چیزی است که تلف با وجود آن حاصل می‌شود لکن به علتی دیگر و حصول علت با وجود سبب متوقع است. ۳- اثبات ید: ید موجب ضمان و مسئولیت می‌شود که البته از محل بحث خارج است زیرا «ید» نسبت به اموال است. بنا بر این در این جا متوقع الحصول بودن علت را در تسبیب لازم می‌داند. علامه در کتاب دیات می‌گوید: مباشرت مانند آن است که بسوی کسی تیر اندازی کند و تسبیب مانند حفر چاه می‌باشد. حال مشاهده می‌شود مثالی را که برای سبب در غصب آورده همان مثالی است که برای شرط در قصاص آورده است و این جا خلط شده است در باب آیات مثال حفر چاه گاهی شرط و گاهی سبب نامیده می‌شود و در کتاب قصاص تیر اندازی و خفه کردن را در باب سبب قرار داده است در حالی که این مورد داخل در مباشرت است. (رک: مرعشی شوشتری، ۱۳۵۷: ۸)

محمدحسن نجفی در کتاب جواهر الکلام فی شرح الشرایع الاسلام در مورد ضمان ناشی از تسبیب می‌گوید: «در این خصوص بین فقها اختلافی نیست و علاوه بر آن، اخبار متعددی بر وجود چنین قاعده‌ای دلالت دارد» بدین ترتیب، می‌توان اتفاق و اجماع فقها و اخبار را مستند اعتبار ضمان ناشی از تسبیب دانست. (نجفی؛ ۱۳۶۷: ۴۶)

صاحب جواهر در کتاب (فصل) غصب، پس از بحث پیرامون اتلاف، و مباشرت فرد در اتلاف مال دیگری، به قاعده تسبیب می‌پردازد و پس از بیان دیدگاه‌های مختلف فقها، احتمال اجماع فقها را برای آن مطرح و سپس در بخش دیگری بیان می‌دارد: سبب به معنای علت تامه و به معنای اصطلاحی یعنی چیزی که از وجودش وجود حاصل شود و از عدمش عدم پدید آید، بر حسب ذاتش نیست بلکه مراد از آن شرط است. (نجفی؛ ۱۳۶۷: ۴۶)، ایشان در کتاب (فصل) دیگری نیز به توضیح دیدگاه مختلف پیرامون قاعده تسبیب پرداخته و در نهایت معتقد است که بحث فقهی درباره کلمه تسبیب لغو است و در این رابطه پس از ذکر تعاریف آن می‌گوید: «نمی‌دانیم انگیزه فقهاء از ذکر این تعاریف چیست با اینکه در نصوص و روایات ذکری از تسبیب به میان نیامده تا بتواند عنوانی برای حکمی بوده باشد». سپس ادامه می‌دهد: «بعید نیست که مراد ایشان از تعریف تسبیب ضبط چیزی است که از نصوص مزبور استفاده می‌شود نه آنکه مدار احکام دائر بر صدق اسم سبب باشد بویژه آنکه معانی دقیقی از سبب در عرف ارائه نشده است». (نجفی؛ ۱۳۶۷: ۹۵-۹۷)

میرزای قمی در جامع الشتات می‌گوید: «وقتی فاعلی، فعلی را انجام می‌دهد دو صورت دارد: ۱: فعل حقیقت به فاعل نسبت داده می‌شود که در این صورت فعل، علت و فاعل مباشر است. ۲: فعل حقیقت به فاعل نسبت داده

نمی‌شود که یا بطور مجاز نسبت داده می‌شود که سبب است و یا به طور مجاز هم نسبت داده نمی‌شود ولی در فعل بنحوی موثر است که در این صورت شرط می‌باشد.» بنا بر این سخن اگر فعل شانیت نسبت مجازی به فعل را داشته باشد مثل حفر چاه نسبت به سقوط در آن که سبب است ولی اگر این شانیت را نداشته باشد ولی دخالت در جنایت دارد که شرط است. (مانند امساک یعنی شخصی را بگیرد تا دیگری وی را بکشد).

از بیان محقق نائینی در استناد به تسبیب در قاعده غرر برمی‌آید که ایشان تسبیب را به عنوان یک قاعده پذیرفته است، محقق نائینی می‌نویسد: «وبالجمله فالتسبیب بهذا المعنی یکون مدرکا لقاعده الغرور». قاعده تسبیب (به معنای سبب ضمان شدن) دلیل قاعده غرور است. لازم بذکر است که صاحب نظران در تفسیر قاعده تسبیب که دلیل قاعده غرور است، اختلاف دارند. مشهور فقها تسبیب را به معنای اقوی بودن سبب از مباشر دانسته‌اند، به گونه‌ای که تحقق فعل به سبب، نسبت داده شود نه به مباشر، مانند اینکه شخص بالغ عاقل و مختار به کودک و یا دیوانه‌ای سنگ بدهد و بگوید این شیشه بزن، او هم بزند و شیشه را بشکند، در این صورت از باب تسبیب، این شخص بالغ عاقل و مختار، ضامن است... نظر محقق نائینی در قاعده تسبیب ایشان با توجه به اشکالاتی که بر قاعده تسبیب به معنای مشهور وارد است، می‌فرماید: قاعده تسبیب دو کاربرد دارد: ۱- تسبیب به این معنا که فعل در واقع به سبب نسبت داده شود و این در مواردی است که میان سبب و تحقق فعل، کار ارادی دیگری واسطه نشود، مانند حفر چاهی که شخصی در آن می‌افتد و می‌میرد، در اینجا مردن مترتب است بر حفر چاه و چیزی میان سبب و این فعل واسطه نیست، از این روی ضمان، از اول بر عهده مسبب، ثابت است. ۲- معنای دوم قاعده تسبیب، عبارت است از اینکه سبب موجب شود تا مباشر کاری را انجام دهد که ضمان آور است و ذمه‌اش مشغول شود، و این در مواردی است که میان سبب و فعل ضمان آور، اراده و اختیار مباشر واسطه می‌شود، مانند اینکه شخصی غذایی برای دیگری حاضر کند به عنوان اینکه از خودش است، بعد معلوم شود مال او نبوده است، در این صورت ضمان ابتدائاً بر خورنده مال غیر، ثابت است ولی چون شخص اول سبب شده که خورنده ذمه‌اش مشغول به ضمان شود، او هم در طول ضمان مباشر، ضامن است و شخص خورنده می‌تواند به او رجوع کند. (ر.ک: رحمانی؛ ۱۳۷۶)

از آنچه گذشت مشخص است که هر چند از قرن پنجم به بعد بین فقهاء مطرح و در کتب فقهی شان مورد بحث قرار گرفته و لکن به صورت مستقل مورد توجه و واکاوی قرار نگرفته و به صورت پراکنده در فصول مختلفی از جمله کتاب غصب، قصاص و دیات مورد بحث قرار گرفته و تنها در مواردی که منصوصات روایی وجود داشته به آن اشاره داشته‌اند و به آن به عنوان یک قاعده مسلم فقهی یا اصولی نپرداخته‌اند. بنابراین در پاسخ به این سؤال که آیا شارع تسبیب را به عنوان یک قاعده به رسمیت شناخته است؟ می‌توان نتیجه گرفت که تسبیب در متون فقهی در هاله‌ای از ابهام می‌باشد و از یک سو نمی‌تواند به صراحت مدعی شد که فقها تسبیب را به عنوان قاعده پذیرفته‌اند و از سوی دیگر نیز نمی‌توان به صراحت مدعی شد که فقها آن را به عنوان قاعده نپذیرفته‌اند؛ از این روست که برخی از فقها نظیر صاحب جواهر نگاه متفاوتی به قاعده تسبیب داشته‌اند و برخی از محققین چنین برداشت کرده‌اند که صاحب جواهر، قاعده تسبیب را به رسمیت نشناخته و معتقدست که این قاعده در جایی که تنها مصادیق آن در روایات ذکر شده و یا در موارد مشابه آن، جاری و ساری می‌باشد.

جدا از نگاه صاحب جواهر، می توان مدعی بود دلیلی نیز بر اینکه فقها تسبیب را به عنوان یک قاعده نپذیرفته اند وجود ندارد. چراکه مؤیدات متعددی در خصوص آن بیان داشته اند که در بالا به صورت مفصل تری به آن اشاره شد. همین مسئله سبب شده که این بر ابهامات این قاعده افزوده شود و قانونگذار که قانون را منطبق بر شرع تدوین نموده نتواند نظر صریح و دقیقی در این حوزه بیان داشت. در پایان می توان چنین نتیجه گرفت که فقه در خصوص قاعده بودن یا نبودن تسبیب، ابهام دارد، این مسئله می تواند دست محققین را در این موضوع باز نگاه دارد، همین مقدار که متون فقهی در تعارض با اصل بودن تسبیب نمی باشد کافی است که با استناد به دلایل دیگر بتوان قاعده بودن تسبیب را اثبات نمود.

۳- تسبیب در قوانین موضوعه ج.ا.ا :

قانونگذار جمهوری اسلامی، در قوانین مدنی خود، قاعده تسبیب را به رسمیت شناخته و مواد ۳۳۱ الی ۳۳۵ قانون مدنی به این امر اختصاص یافته و ماده ۳۳۱ اشعار می دارد: «هر کس سبب تلف مالی بشود باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر سبب نقص یا عیب آن شده باشد، باید از عده نقص قیمت آن برآید»، البته مواد دیگری نظیر موا ۴۹۳، ۵۱۶ و ۶۶۶ قانون مدنی و ماده ۷ قانون مسئولیت مدنی و ... نیز به این امر اشعار دارد. قانونگذار در قوانین مدنی، با توجه به روایات و منابع فقهی که در این باب وجود دارد، مسئولیت مدنی مسبب را منوط به شرط تقصیر نموده و طرفی را مسئول میداند که مرتکب تقصیر و خطا شده باشد. قانونگذار ضمن بر شمردن تقصیر، شروط دیگری را نیز برای قاعده تسبیب بر شمرده از جمله وجود ضرر و خسارت، رابطه علیت بین فعل و نتیجه و اقوی بودن سبب نسبت به مباشر. (ر.ک: دلیاک؛ ۱۳۹۳)

قانون کیفری ج.ا.ا نیز به مسئله تسبیب توجه داشته و در فصل ششم (موجبات همان) از کتاب چهارم (دیات) ق.م.ا به صورت کامل به این مسئله پرداخته و ماده ۴۹۲ الی ۵۲۷ را به این امر اختصاص داده است. قانونگذار در ماده ۴۹۲ ق.م.ا، قاعده تسبیب در جنایت را به رسمیت شناخته و اشعار می دارد: «جنایت در صورتی موجب قصاص یا دیه است که نتیجه حاصله مستند به رفتار مرتکب باشد اعم از آنکه به نحو مباشرت یا به تسبیب یا به اجتماع آنها انجام شود». این ماده معنای مستقلی برای تسبیب قائل شده، لذا آن را متفاوت از شرط دانسته است. ماده ۵۰۶ ق.م.ا نیز اشعار می دارد: «تسبیب در جنایت آن است که کسی سبب تلف شدن یا مصدومیت دیگری را فراهم کند و خود مستقیماً مرتکب جنایت نشود به طوری که در صورت فقدان رفتار او جنایت حاصل نمیشد مانند آنکه چاهی بکند و کسی در آن بیفتد و آسیب ببیند.»

همانطور که از صراحت مواد مذکور مشخص است، قانونگذار قاعده تسبیب را در جنایات به رسمیت شناخته و در ادامه با توجه به تطبیق حداکثری با متون فقهی، متأثر از فضای فکری فقها قرار داشته و بیشتر از آنکه به قاعده و اصل اشاره داشته باشد وارد مصادیق متعدد شده است و همان اختلافاتی که در میان فقها در باب تسبیب به آن اشاره شد، در کتب کیفری ج.ا.ا نیز ساری و جاری است و قانونگذار مشابه متون فقهی به مسئله تسبیب نگاه نموده است. قانونگذار اگرچه تلاش داشته از متون فقهی فاصله نگرفته و تطبیق کاملی را با متون فقهی داشته باشد و لکن در برخی موضوعات از خود ابتکار به خرج داده و مواردی را شامل قوانین راهنمایی و رانندگی و مسئولیت کادر پزشکی و درمانی مورد اشاره قرار داده که در متون فقهی به این صراحت مورد اشاره قرار نگرفته است. مواد ۵۰۴ و

۵۰۵ ق.م.ا، به مسئولیت افراد در حوادث راهنمایی و رانندگی، اختصاص داشته و به نقش رعایت ضوابط راهنمایی و نقش آن در مسئول بودن افراد در قبال حوادث راهنمایی را ذکر و سپس مواردی را برشمرده است که فرد به واسطه ترک فعل (ضوابط راهنمایی) مسبب پیدایش نتیجه مجرمانه بوده و مباشر در این قبیل موارد فاقد مسئولیت کیفری قلمداد شده است. قانونگذار در ماده ۴۹۵ الی ۴۹۷ ق.م.ا نیز ضمن برشمردن نقش پزشک و کادر درمانی در درمان مریض، به میزان، نقش و مسئولیت قانونیشان در صورت بروز صدمه برای مریض اشاره دارد. مسئولیت کیفری مواردی پزشک به صورت مباشرت یا تسبیب موجب بروز صدمه ای به مریض گردد، را مشخص نموده است. این دو بخش بیانگر آنست که قانونگذار در مواردی با ملاک و اصل قرارداد تسبیب، به مسئولیت کیفری مسبب اشاره داشته و به صورت ضمنی بیان داشته که تسبیب یک قاعده کلی است و می توان موارد متفاوتی را بر اساس آن مورد توجه قرار داد.

مقنن در مواد ۵۰۷ الی ۵۲۷ ق.م.ا نیز به صورت کاملاً مشخص به مسئله تسبیب پرداخته و مصادیق مختلفی از این باب را بیان داشته و مشابه قوانین مدنی، تسبیب را مشروط به قیودی نموده که برخی از آن عبارتند از:

- ۱- وجود تقصیر، تعدی یا تفریط
 - ۲- وقوع جنایت و ایراد خسارت (تا نتیجه مجرمانه حاصل نشود، نمی توان برای مسبب مسئولیتی در نظر گرفت حتی اگر فعل او خطا بوده باشد)
 - ۳- اثبات رابطه سببیت میان فعل انجام گرفته و نتیجه مجرمانه. (باید به صورت عرفی و منطقی، بتوان عملی را که انجام گرفته، علت نتیجه مجرمانه دانست و با اثبات این رابطه می توان نتیجه زیانبار را به فاعل منتسب کرد. (صباغی؛ ۱۳۸۲: ۳۲۴) و (نجیب حسینی؛ ۱۳۸۶: ۸۳)
 - ۴- مسئول بودن مباشر مگر در مواردی که سبب اقوی از مباشر باشد. (البته در ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲، عنوان سبب اقوای از مباشر حذف شده و لکن همان منظور لحاظ شده و مسبب به جای مباشر در جنایت بی اختیار، جاهل، صغیر غیر ممیز، مجنون و ... ضامن شمرده شده است.
 - ۵- دامن نزدن به وقوع جرم توسط بی مبالاتی و تقصیر و یا اقدام آگانه مجنی علیه
- از شروط مذکور مشخص است که قانونگذار نگاه یکسانی به قاعده تسبیب در قوانین مدنی و کیفری داشته و از این رو حقوقدانان برای تحقق مسئولیت کیفری مسبب، شرایطی را بیان داشته اند که بیانگر نگاه واحد فقه، حقوق مدنی و حقوق کیفری به این قاعده است، مع الوصف برخی نکات ذیل در در مواد مذکور (۴۹۲ الی ۵۲۷) قابل توجه و اشاره می باشد.
- ۱- مقنن، به جای بیان ملاک و مناط در این باب، تنها به برشمردن مصادیق مختلف تسبیب پرداخته است. ضعف عدم تعریف جامع و مانع از تسبیب در قانون و ذکر مصادیق و مثال ب، آن هم به جای آن سبب تشمت و عدم ملاک شده است.
 - ۲- منشأ غالب مصادیق برشمرده شده، برگرفته از متون فقهی است و به صورت مشخص و نعل به نعل، در متون فقهی قابل مشاهده و رویت است.

۳- با وجود آنکه بیشتر مصادیق برگرفته از متون فقهی است، ولیکن برخی از مصادیق ذکر شده در قانون، به روز شده مصادیق احصاء شده در متون فقهی است و در متون فقهی تنها مشابه و یا نسخه قدیمی آن مشاهده می شود.

۴- قانونگذار هر چند تلاش نموده، کلیات مسائل را از چهارچوب مصادیق متون فقهی خارج نکرده و نهایت به بروز کردن برخی از آنها پردازد ولیکن برخی از مصادیق از جمله موضوعات مرتبط با مسئولیت پزشک و کادر درمانی و یا برخی موضوعات مرتبط با راهنمایی و رانندگی به نوعی مصادیقی جدیدی هستند که این امر می تواند بیانگر آن باشد که مقنن تسبیب را به عنوان یک اصل فقهی مورد پذیرش قرار داده و مطابق با آن مصادیق جدیدی را احصاء نموده است.

۵- برخی از مواد قانونی در ق.م.ا پیرامون تسبیب بیانگر آنست که قانون گذار به تسبیب به عنوان یک قاعده نگریسته از این رو تبصره ۲ ماده ۵۰۴ اشعار می دارد: «حکم مندرج در این ماده در مورد وسایل و ابزارآلات دیگر نیز جاری است» این تبصره بیان می دارد که این قبیل موارد قابل تسری به موارد مشابه نیز می باشند و منحصر به مصادیق ذکر شده نیست. به بیان دیگر این مصادیق را تنها به عنوان شاهد مثال ذکر کرده است.

۶- مقنن در برخی از مواد از جمله مواد ۵۰۰ و ۵۰۲ و ... به بیان تمثیل های مشابه در خصوص نقش حوادث قهری در زنجیره سببیت پرداخته در حالیکه شاید نیازی به بیان این قبیل تمثیل های ضروری نبوده و نهایتاً قانونگذار ذیل تعریف تسبیب در یک تبصره میتواندست از اطاله گویی بپرهیزد. این قبیل رویکرد در سایر مواد باب تسبیب نیز جاری و ساری است و قانونگذار تمثیل های مشابه را بارها تکرار کرده است.

۴- ادله قاعده بودن تسبیب:

تسبیب یک مسئله فراگیر در موضوعات متنوع حقوقی است و در موارد و موضوعات متنوعی کارآمدی دارد. از این رو واکاوی قاعده بودن تسبیب ثمرات مفید و مهمی را به همراه دارد. اگر ما تسبیب را به عنوان یک قاعده قطعی بپذیریم، به تبع آن، در بسیاری از موضوعات که محل نزاع و اختلاف شده و قانون نیز در آن مبهم است، به قضات برای خروج از ابهامات قانونی کمک شایانی می نماید. با اثبات قاعده بودن تسبیب، می توان نتیجه گرفت که مواد قانونی که در موضوع تسبیب به آن اشاره شده، مصداق هایی از تسبیب است و قانونگذار در صدد محدود کردن تسبیب در مواد مذکور نبوده و آنان را به عنوان شاهد مثال ذکر کرده است. برخی از ادله ای که می توان برای برای اثبات تسبیب برشمرد عبارتند از:

۴-۱- بهره گیری از قاعده علیت:

در عالم وجود، پیدایش هر موجودی نیازمند دلیل و یا به تعبیر بهتر نیازمند علت می باشد، اگر دو موجود را با هم مقایسه کنیم و بینیم وجود یکی از آنها به گونه ای است که هرگاه محقق شود، دیگری نیز محقق می شود و هرگاه معدوم گردد، دیگری نیز معدوم می شود، آن شیء را علت و آن دیگری را معلول می نامیم. این مسئله در علم فلسفه به صورت مبسوطی پرداخته شده و از آن با عنوان رابطه علت و معلول یا قاعده علیت یاد می شود. علت به دو قسم تام و ناقص قابل تقسیم است. در علت تام رابطه علت و معلوم به شکلی است که از وجود علت، وجود معلول و از عدم آن، عدم معلول لازم می آید. در این و صف، علت در واقع تمامی جوهره وجودی معلول است. در

علت ناقصه، قوام و پیدایش معلول در گروه پیدایش علت است و لکن پیدایش علت؛ لازمه پیدایش معلول نخواهد بود و نیازمند پیدایش علل دیگری نیز می باشد. در علت ناقصه عدم علت سبب عدم پیدایش معلوم می گردد و لکن تحقق علت به تنهایی نمی تواند سبب پیدایش معلوم گردد و نیازمند سایر علل و عوامل نیز می باشد. اگرچه در کلام عرفی، کلمه علت مترادف با علت تامه تعبیر می گردد و لکن کلمه سبب در کلام بیشتر حقوقدانان و فقها، معنا و مفهومی متفاوت از عنوان علت داشته و مترادف با آن استفاده نمی شود. و لکن سبب را می توان به معنای عوامل پیدایش و علل ایجابی یک شیء دانست و مترادف عرفی علت ناقصه قلمداد کرد و عنوان نمود که هر چیز که از وجودش وجود دیگری لازم نیاید، ولی از عدمش عدم دیگری لازم بیاید، سبب نام دارد. اگرچه برخی از حقوق دانان به این مسئله انتقاد کرده و معتقدند که اصطلاح سببیت و تسبیب در مقایسه با واژه علیت از جامعیت بیشتری برخوردار است و از سوی دیگر علیت مفاهیم فلسفی را تداعی می کند و به اعتقاد برخی از حقوقدانان مناقشات و کاوش های فلسفی در رابطه با مفهوم و زوایای علیت چندان کمکی به احراز رابطه سببیت نمی کند، تحلیل فلسفی یقیناً برای مذاقه های علی - معلولی کافی است اما ممکن است که شناخت گزاره ها و رخدادهای به خصوص و جزئی را به بیراهه کشاند، فلسفه متولی و متکفل بیان گزاره ها و قضایای کلی است حال آنکه حقوق از بررسی پدیده های مشخص فراتر نمی رود (ر.ک. هارت؛ ۱۳۸۹: ۱۲) و لکن این تقارن معنایی را می توان در برخی از کتب حقوقی مشاهده کرد، حتی در برخی از متون حقوقی نیز از تسبیب با عنوان علیت یاد می شود (گلدوزیان؛ ۱۳۸۹:

۹۴) (عوده، بی تا:)
 این نگاه در کلام فقها نیز قابل مشاهده است. از جمله می توان به موارد ذیل اشاره نمود:
 شهید (اول - شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی عاملی جزینی) در کتاب الدرر السعیه (در باب فی تعریف الغصب) و کتاب إرشاد الأذهان (در باب الغصب فی أسباب الضمان) در تعریف سبب آورده است: «انه ایجاد ملزوم العلت». (الحسینی العاملی؛ بی تا: ۲۰۶) برخی از علما معتقدند که این تعریف اخص از مدعی می باشد زیرا شامل تعدد اسباب نمی گردد و فقط به سببی اختصاص دارد که علت از لوازم آن باشد مگر اینکه گفته شود مقصود از ملزوم علت، اعم از ملزوم با واسطه یا بی واسطه است. (مرعشی شوشتری؛ ۱۳۵۷: ۴) شهید در کتاب دیگرش به نام غایه المراد فی شرح نکت الإرشاد، می گوید: «التسبیب علی ما فسرّه الفقهاء ایجاد ملزوم العلت قاصدا بتوقع تلک العله». (الحسینی العاملی؛ بی تا: ۲۰۶) این تعریف اشاره به آن دارد که تسبیب را ملزوم علت دانسته که با هدف تحقق علت ایجاد شده است.

حسینی عاملی در کتاب مفتاح الکرامت، معتقد است که سبب از این جهت که در تولید و ایجاد جرم مشابه علت است و از این جهت که خودش عامل پیدایش نیست و بلکه با واسطه عامل پیدایش جرم است مشابه شرط است. وی می نویسد: «و ان السبب ماله اثر فی تولید الموت کما للعه، لکنه شبیه الشرط من وجه، له لا یولد بنفسه الموت بل یولد المولود و لو بوسایط» (الحسینی العاملی؛ بی تا: ۲۷۷)

حضرت امام خمینی، در تحریر الوسیله معتقد است: سبب در مقابل مباشر به کار گرفته می شود و مباشرت به این معناست که جنایت به طور مستقیم توسط خود فرد واقع شده باشد، یعنی بین عمل او و خسارت وارده شده واسطه ای نباشد، در مقابل، در تسبیب شخص زمینه را برای کارایی علت و ایجاد خسارت فراهم می کند ولی خود

به طور مستقیم مرتکب جنایت نمی شود. به طوری که اگر عمل او نبود، علت مؤثر واقع نمی شد و تلف نیز رخ نمی داد. (خمینی؛ بی تا: ۶۹۲)

قانونگذار ج.ا.ا نیز از همین منظر به قاعده تسبیب نگریسته است و در ماده ۵۰۶ ق.م.ا اشعار داشته است: تسبیب در جنایت آن است که کسی سبب تلف شدن یا مصدومیت دیگری را فراهم کند و خود مستقیماً مرتکب جنایت نشود به طوری که در صورت فقدان رفتار او جنایت حاصل نمیشد مانند آنکه چاهی بکند و کسی در آن بیفتد و آسیب ببیند.

ناگفته نماند که تسبیب اگرچه به مشابه علت ناقصه است ولیکن رابطه آن از مفهوم فلسفی و وجودی خارج بوده و در واقع رابطه در تسبیب رابطه عرفی است. از این رو برخی از فقها بیان داشته اند: «مراد از سبب یا تسبیب، علت با معنای فلسفی آن نیست، بلکه مقصود از آن فعلی است که موجب خسارت می شود و عرف آن را مسبب منسوب می سازد و ضابطه آن را نیز ارتکاب عقلایی است و از این رو از مردی به مورد دیگر تفاوت می کند، بنابر این تسبیب مسئله عقلی و معنای لغوی و فلسفی ندارد بلکه تنها مسئله عرفی است و مقصود از آن انتساب عقلایی خسارت به مسبب است» (هاشمی شاهرودی؛ ۱۴۲۳، ج ۳: ۲۵۲) این نگرش به قاعده تسبیب در مکاتب حقوقی دیگری نظیر کامن لا نیز ساری و جاری است. (ر.ک: رستمی و شعبانی کندسری؛ ۱۳۹۵: ۱۴۹ نقل از: Hart & Stapleton, 2001: 145 - Honore, 1985: 26)

۴-۲- اصل عدالت:

فارغ از اصل فقهی بودن تسبیب، می توان ادله های متعددی را برای تسبیب بر شمرد، اولین دلیلی که می توان به آن استناد نمود اصل (ضرورت رعایت) عدالت است. آنچه برای تمامی فقها و حقوقدانان لازم و ساری بوده رعایت عدالت در قضاوت ها و قوانین بوده است. شارع نیز جای جای کلام الله مجید، بر این اصل تأکید کرده و از افراط در مجازات و خروج از عدالت هشدار داده است که از باب نمونه به برخی از آنان اشاره می گردد.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (سوره بقره آیه ۱۹۴) پس هر کس که تعدی کرد با به مانند آن به او تعدی کنید. وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (سوره شوری آیه ۴۰) و مجازات هر بدی، بدی به مانند آن است.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (سوره نحل آیه ۱۲۶) و اگر خواستید عقوبت کنید به مانند آنچه مورد تعدی قرار گرفته اید عقوبت نمایید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (سوره مائده آیه ۸) بدی و شنیع بودن یک گروهی سبب نشود که از عدالت خارج شوید، بلکه عدالت پیشه کنید.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ (سوره انعام آیه ۱۶۴) هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، بلکه هر کس مسئولیت عملی را که انجام داده است بر عهده دارد

شارع احکام را بر اساس عدالت جعل کرده و در مواردی شناخت بشر از عدالت را معیاری اثباتی برای شناخت احکام خود قرار داده است. این موارد در جایی است که عرف، حکمی را عدل یا ظلم بداند و شارع با نص صریح (نه ظاهر) آن را رد نکرده باشد. پس اگر نصی نبود و ظواهر متعددی در مورد ظلم عرفی وجود داشت، آن ظواهر کنار می‌روند. بر این اساس میان عدل و ظلم زمان شارع و عدل و ظلم مستحدث فرقی نمی‌باشد و هرگاه عقل به قطع حکمی را عدل یا ظلم دانست، حکم شارع بر اساس آن شناخته می‌شود و هرگاه ارتکاز عقلا، حکمی را عدل یا ظلم دانست، و هیچ دلیل خاصی به وفاق و خلاف آن وجود نداشت، سکوت شارع در بعضی از صور، آن ارتکاز را امضا می‌کند. انتصاب پدیده‌ها به عوامل پیدایش آن و مسئول نمودن هر شخص به قیاس نقش و تأثیرش در پیدایش نتیجه مجرمانه، ملازم با رعایت عدالت می‌باشد. از این رو عدالت نیز اقتضاء می‌نماید که نقش هر پدیده به صورت مجزا مورد توجه قرار گیرد. به معنای دیگر اگر هر فرد بدون در نظر گرفتن میزان نقشش در نتیجه مجرمانه تنها به واسطه حضورش در سلسله مراتب پیدایش یک جرم، به صورت مطلق مسئول قلمداد گردد، از منظر تمامی عقلاء، عدالت رعایت نشده است. از این روست که قاعده تسبیب مستند به حکم عقل بوده و شارع نیز نیازی به بیان این قاعده به صورت مجزا ندیده است. بنابر این هر آنچه عرف به عنوان مصادیق تسبیب معرفی نماید، شرع نیز آن حکم را بر مصادیق عرف بار می‌نماید. از سوی دیگر مراجعه به آیاتی از قرآن کریم بیانگر آنست که خداوند کریم بر موضوع عدالت تأکید فراوان داشته است و مجازات هر فرد را به مانند عملکرد او و نه بیشتر مجاز دانسته است.

۳-۴- ذاتی بودن مسئولیت افراد در برابر اموال، نفوس و اعراض:

از دیگر ادله‌ای که می‌توان برای اثبات تسبیب برشمرد، آنست که مسئولیت افراد در برابر اموال، نفوس و اعراض یک امر طبیعی و ذاتی است که به پشتوانه عقل مستقل می‌باشد. اینکه ما هر فردی را در قبال اعمالش و نتیجه و آثار آن مسئول بدانیم یک امر کاملاً عقلی است و نیازی به تصریح شارع ندارد. اگرچه خداوند متعال در جای جای قرآن کریم بر مسئولیت انسان تأکید داشته و روایات مختلفی نیز از معصومین پیرامون مسئول بودن افراد منقول است و یا حرمت تعرض به مال و جان و آبرو و ... افراد بارها مورد تأکید شارع مقدس و معصومین مکرم (علیهم السلام) آمده است و لکن این تأکیدات نه از باب تشریح بلکه از باب تأیید و تأکید مجدد بر حکم عقلی است که در این خصوص وجود دارد، این موضوع از مسائلی است که حسن و قبح ذاتی داشته و نیازی به تشریح شارع ندارد و اگرچه شارع بر آن اشاره داشته این اشارات از باب تأکید می‌باشد. از این رو می‌توان معتقد بود که تسبیب یک قاعده مستقل عقلی است و مستند به «ما حکم به العقل حکم به الشرع» (هرچه عقل حکم کند، شرع نیز به آن حکم می‌کند)، می‌باشد و شارع نه تنها این قاعده را نقض نمی‌کند بلکه تمامی مصادیق ذکر شده در فقه بیانگر آن است که شارع نسبت به این قاعده نگاه مثبت داشته و بدون آنکه نامی از آن ببرد، آن را مورد قبول و پذیرش قرار داده است.

۴-۴- قاعده لاضرر (لاضرر و لا ضرار فی الاسلام):

یکی از قواعد فقهی مورد قبول تمامی فقها قاعده لا ضرر است که از مشهورترین قواعدی که در بیشتر ابواب فقهی بدان استناد می‌شود، این قاعده که عقل صرفنظر از متون شرعی یا ادله نقلی به آن حکم می‌کند و از مستقلات عقلیه است به عبارت دیگر این قاعده از قواعد کلی مبتنی بر انصاف است. بر اساس این قاعده ضرر به

عنوان یک عمل قبیح قلمداد شده و جلوگیری از آن نیز امری حسن و خوب محسوب می‌گردد. بر پایه روایات وارده افراد حق ندارند به واسطه بهره‌مند شدن از منافع و حقوق خود، حقوق دیگران را ضایع و محدود نمایند. با بررسی موارد استعمال واژه‌های «ضرر» و «ضرار» در منابع فقهی نشان می‌دهد که «ضرر» شامل کلیه خسارت‌های وارد بر دیگران است، ولی «ضرار» تنها مربوط به مواردی است که شخص با استفاده از یک حق یا جواز شرعی به دیگری زیان وارد سازد که در اصطلاح امروزی از چنین مواردی به «سوء استفاده از حق» تعبیر می‌شود.

قاعده لا ضرر علاوه بر استناد عقلی، دارای مستندات متعدد روایی و قرآنی می‌باشد، از جمله این مستندات، آیه ۲۳۳ سوره بقره «لا تضار والده بولدها ولا مولود له بولده»، آیه ۲۳۱ سوره بقره «ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا» و آیه ۱۲ سوره نساء «من بعد وصیه یوصی بها او دین غیر مضار» و آیه ۲۸۴ سوره بقره «ولا یضار کاتب و لا شهید» می‌باشد و روایات بسیاری نیز نشانگر نوعی تواتر اجمالی در این موضوع است؛ به این معنا که هر چند همه روایات مذکور به یک لفظ نیستند، ولی مضمون واحدی دارند.

قاعده تسبیب نیز وام‌دار قاعده لا ضرر می‌باشد، به بیان دیگر زمانی که یک فرد به صورت مطلق مسئول یک پدیده مجرمانه قلمداد می‌شود و مسئولیت نقش و تأثیرات دیگر عوامل را بدون دلیل بر دوش می‌کشد، این فرد در واقع در مقام ضرر قرار گرفته و بی دلیل مجازاتی را برعهده می‌گیرد که مستحق آن نیست. اگرچه او مستحق مجازات اعمالش به میزان تأثیرش در نتیجه مجرمانه می‌باشد ولیکن در بخش دیگر که مسئولیت سایر عوامل را هم بر دوش می‌کشد، امری خلاف عدالت و انصاف است و مشمول قاعده لا ضرر می‌گردد. بنابر این می‌بایست هر کس را به میزان نقش و تأثیرش در پدیده مجرمانه مجازات نمود. از این رو این قاعده نیز به کمک تثبیت قاعده تسبیب می‌آید.

۴-۵- ارتکاز عقلاء:

شاید برخی معتقد باشند که تسبیب از احکام عقلی نمی‌باشد که به تبع آن قضاوت در خصوص آن مستند به حکم عقل گردد، ولیکن نمی‌توان منکر بود که اگر قاعده تسبیب از احکام عقلی نباشد لا اقل از ارتکازات عقلاست و ارتکاز عقلائی منشأ سیره عقلائی بوده و حجیت آن منوط به امضای شارع و یا عدم منع وی است. مرتکبات عقلائی ممکن است از فطرت یکسان انسان‌ها یا از دین واحد، یا از مناسبات اجتماعی، فرهنگی و منطقه‌ای واحد ناشی شده باشد ولیکن مناط در آن حداقل سکوت و عدم مخالفت شارع با آن است. که در خصوص تسبیب این امر ساری و جاری است. لذا اگر تسبیب را از احکام عقلی بدانیم که حکم آن واضح و روشن می‌شود، اگر آن را در حد احکام عقلی هم ندانیم چاره‌ای جز ارتکازی دانستن آن نیست و در اینجا سکوت شارع مؤید آن می‌گردد. از سوی دیگر، فقها در پرداختن به موضوع تسبیب، ضمن بر شمردن سبب‌های مقدم و مآخر بر نقش و مسئولیت هر کدام از آنان بحث و از قواعد اصولی نظیر استصحاب برای اثبات مدعای خود بهره گرفته‌اند، این نحوه بحث بیانگر به رسمیت شناخته شدن قاعده تسبیب به عنوان یک قاعده مستقل و عقلی و مورد تأیید شرع می‌باشد.

در تأیید عقلی بودن قاعده تسبیب، با نگاهی به سایر مکاتب حقوقی نیز می‌توان مشاهده کرد که تسبیب در واقع یک حکم مورد قبول ملل مختلف است. در این راستا میتوان به مکاتب حقوقی دیگر نظیر کامن‌لا نیز اشاره نمود که برای سببی را مسبب واقعی می‌دانند که شرط لازم باشد و برای تشخیص شرط لازم به معیار تسبیب (اگر

سبب نبود مسبب حاصل نمی شد) روی آورده اند. (ر.ک: رستمی و شعبانی کندسری؛ ۱۳۹۵: ۱۴۸ نقل از: (Honore, 1995: 363. Coleman, 1992: 270. Gary 1999: 95
۴-۶- عدم مخالفت فقه و وجود مؤیداتی در خصوص آن:

اگرچه در مباحث قبل اشاره شد که فقه در خصوص قاعده بودن یا نبودن تسبیب، ابهام دارد و این مسئله می تواند دست محققین را در این موضوع باز نگاه دارد، همین مقدار که متون فقهی در تعارض با اصل بودن تسبیب نمی باشد کافی است که با استناد به دلایل دیگر بتوان قاعده بودن تسبیب را اثبات نمود. ولکن مؤیداتی نیز در کلام فقها می توان اشاره کرد که مؤید مدعای ما باشد، در این راستا می توان به دیدگاه آیت الله مرعشی شوشتری نیز اشاره نمود که ایشان معتقد است که تسبیب یک قاعده عقلی است و یک قاعده شرعی و تبعیدی نیست تا نیازی به بیان شارع مقدس داشته باشد و ذکر این موارد در روایات نیز فقط بعنوان مصداق بوده و فقهاء نیز حکم را دایر مدار موارد مذکور در روایات ندانسته اند لذا مساله تسبیب را مورد بررسی قرار داده اند تا بتوانند از این راه ارتباط فعل را با فاعل و جنایت را با جانی بدست آورند و سپس حکم شارع را بر آن بار نمایند. از این رو روایات نقل شده در باب ضمان، در مقام حصر حکم نبوده و تنها در مقام بیان برخی از مصادیق بوده اند. به عبارت دیگر، تسبیب نوعی رابطه بین فعل و فاعل است که موضوع حکم عقلاست و چون شارع نیز هم رأی آنهاست دیگر تأسیس اصطلاح جدیدی نکرده است بهر حال لازم است هر چه را که عرف از مصادیق تسبیب می داند از نشر شرعی نیز حکم را بر آن بار نمائیم. (مرعشی شوشتری؛ ۱۳۵۷: ۲-۳)

۵- تشکیک در ادله به قاعده دانستن تسبیب در متون جزایی دادپیشگان
 پس از پذیرش قاعده بودن تسبیب، بیان شد که قانونگذار می بایست به جای بیان مصادیق مختلف در خصوص نقش و مسئولیت مسببین و مباشرین در جرایم، در چند ماده قانونی محدود به بیان اصل قاعده تسبیب پرداخته و تشخیص مصادیق را به قضات محول نماید. اینکه قانونگذار به صورت مبسوط به بیان مصادیق متعدد بپردازد علاوه بر آنکه سبب ابهاماتی در برخی از موارد می شود، جامع و مانع بودن مواد قانونی را نیز از بین می برد و باعث ضعف و سکوت قانونی در قبال مصادیق جدید یا مستحدثه می گردد.

اشکالی که بر این مدعا وارد خواهد آمد این است که یکی از اصل های مورد توجه تمام حقوقدانان، اصل قانونی بودن جرم و مجازات می باشد، از دگر سو، قانونگذار برای رفع این مشکل، در مواردی که فقها حکمی صادر و قانون در قبال آن ابهام و سکوت دارد، قابل استناد دانسته و متون فقهی را که مادر قوانین کیفری ایران است به عنوان مستند و ملاک عمل به رسمیت شناخته است. ولکن مشکل در این فرض آن است که این ابهام و اختلاف در متون فقهی نیز جاری و ساری است و عدم مشخص بودن آن ممکن است موجب تضییع حقوق متهمین و یا صدور احکامی متفاوت از سوی دادگاه های مختلف شود.

در پاسخ به این اشکال می توان مدعی بود که همانطور که قضات در بسیاری از موارد نظر کارشناسان و عرف را مورد توجه قرار می دهند، مفهوم موافق آن به رسمیت شناخته شدن ادله و اصول عقلی است و از آنجایی که قاعده تسبیب یک قاعده عقلی است و مسبب پیدایش عدالت کیفری و قضایی می گردد، می بایست مورد توجه قضات قرار گرفته و ماسوای مواد قانونی که در قانون ذکر شده است، مورد توجه و اهتمام قرار گیرد. از سوی دیگر قانونگذار هر چند تلاش نموده مطابق متون فقهی، موارد را احصاء نماید مع الوصف مواردی را به صورت به روز

شده ذکر و مصادیقی را بیان داشته که در متون فقهی مورد توجه قرار نگرفته است. از این رو می توان مدعی شد که قانونگذار نیز مرزهای متون فقهی را در نوردیده و هرچند تلاش داشته منطبق بر متون، مواد را تدوین نماید ولیکن قاعده تسبیب را به رسمیت شناخته و مصادیق دیگری را نیز برای آن بر شمرده است.

۶- ضرورت اصلاح قوانین مربوط به تسبیب

پراکنده گویی و بیان مصادیق متعدد سبب شده است که تسبیب تنها در مصادیق خاصی نظیر جنایت مورد توجه قرار گیرد، از این روست که برخی معتقدند که این نوع مداخله را قوانین کیفری صرفاً در باب جنایات به رسمیت شناخته اند و در سایر جرایم قوانین ما ساکت است در حالیکه تسبیب اختصاص به جرایم مذکور نبوده و در غالب سایر جرایم نیز قابل تحقق است. (پورقهرمانی؛ ۱۳۹۰: ۳۸)

قانونگذار ج.ا.ا. در مقام تقنین می بایست بر بیان اصل و قواعد تأکید می نمود و به جای تمرکز بر مصادیق و بیان مصادیق متعدد، به برخی از کلیات اشاره و تطبیق موضوعات بر احکام را در اختیار قضات و کارشناسان دادگستری قرار می داد. اینکه قانونگذار در مقام بیان مصادیق برآید نه تنها سبب محدود شدن مصادیق می شود بلکه سبب ابهام قانون در موارد اختلافی، سکوت قانون نسبت به بسیاری دیگر از مصادیق می گردد. از سوی دیگر این روش تقنینی سبب شده است که حقوقدانان انتقادات متعددی را به این مسئله وارد سازند و بیان دارند که «قانون یادشده به جای اتخاذ یک معیار واحد در این زمینه، بیشتر فرمول هایی را با ذکر نمونه هایی خاص برای رابطه سببیت مطرح کرده است، مثال های مطروحه به رغم شباهت فراوان که با همدیگر دارند، اما هر کدام تابع راهکارهای جداگانه و مغایر با یکدیگر هستند. پراکندگی و فقدان یکدستی و یکنواختی ماده های مربوط به سبب و تعدد اسباب و عوامل، چالش اصلی قانونمجازات در خصوص موضوع رابطه سببیت است». (رستمی و شعبانی کندسری؛ ۱۳۹۵: ۱۴۶)

قانونگذار می توانست با محدود کردن برخی از مواد قانونی علاوه بر خلاصه گویی، اشکالات مذکور را نیز مرتفع نماید، برای نمونه ضمن برشمردن قاعده تسبیب، تشخیصی میزان تقصیر و مسئولیت افراد را منوط به نظرکارشناسان دادگستری نماید. از دیگر نمونه های قابل ذکر ذکر کردن تنها قواعد لازم در مسئولیت کادر درمانی است، قانونگذار به جای ذکر چند ماده (۴۹۵ الی ۴۹۷) می توانست تنها به ذکر عدم مسئول بودن پزشک در صورت تحصیل براءت بپردازد و یا آنکه به جای ماده ۴۹۷ که اشعار می دارد: «در موارد ضروری که تحصیل براءت ممکن نباشد و پزشک برای نجات مریض، طبق مقررات اقدام به معالجه نماید، کسی ضامن تلف یا صدمات وارده نیست.» و ماده ۵۱۰ که اشعار می دارد: «هرگاه شخصی با انگیزه احسان و کمک به دیگری رفتاری را که به جهت حفظ مال، جان، عرض یا ناموس او لازم است، انجام دهد و همان عمل موجب صدمه و یا خسارت شود در صورت رعایت مقررات قانونی و نکات ایمنی، ضامن نیست.» به بیان قاعده احسان به عنوان یک قاعده می پرداخت.

۷- نتیجه گیری:

تسبیب اگرچه به صورت یک قاعده مصرح و قاعده فقهی و اصولی در متون فقهی مورد توجه قرار نگرفته است ولیکن فقها نیم نگاهی به این قاعده داشته و در بسیاری از متون فقهی به عنوان یک قاعده مفروض گرفته شده است. از جانب دیگر تسبیب بر پایه ادله عقلی مستند بوده و نیازی به تصریح شارع نداشته است و مصادیقی که شارع بیان

داشته بیانگر آن است که این قاعده را به عنوان یک قاعده مسلم پذیرفته است. قانونگذار نیز به تبع فقه اگرچه این قاعده را مسلم و مسجل گرفته است ولیکن به جای بیان قاعده و زوایای آن به بیان مصادیق پرداخته و سبب شده است که تسبیب تنها در مصادیق خاصی نظیر جنایت مورد توجه قرار گیرد در حالیکه نگاهی به قوانین مدنی بیانگر ساری و جاری بودن این قاعده در سایر قوانین موضوعه نیز بوده است. از این رو ضرورت بازنگری قانونگذار به نحوه نگارش قانون و تکیه بر بیان اصول و محول نمودن مصادیق به قضات و کارشناسان دادگستری می تواند از ابهامات قانونی کاسته و سبب متقن تر شدن قانون می گردد. تمرکز قانونگذار بر بیان مصادیق سبب شده است که از بیان زوایای مختلف قاعده غافل شده و با ذکر مصادیق بعضا مشابه، تنها به ابهامات قانونی و تطول متون قانونی بیافزاید. از این رو بازنگری در کاهش مصادیق مشابه و بیان احکام کلی می تواند قانون را علاوه بر خلاصه گویی و قاعده گویی، از برداشت های ناصواب و بعضا اشتباه قضات مصون دارد.

۸- منابع:

۱. الحسینی العاملی قدس سره، السید محمد جواد، مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه للفقیه، ۱۲۲۶ ه.ق، دار الاحیاء التراث العربی، جلد ۶ و ۱۰
۲. الحلّی (العلامه الحلّی)، ابو منصور جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر اسدی، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى، قم، ۱۴۱۳ ق
۳. الحلّی (المحقق الحلّی)، ابوالقاسم نجم الدین الجعفر بن الحسن بن یحیی بن السعید، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، تحقیق السید صادق الشیرازی، الانتشارات الاستقلال، الطبعة الثانية، طهران، ۱۴۰۹ ق
۴. السرخسی، ابی بکر محمد بن احمد بن ابی سهل، اصول، التحقیق ابوالوفاء الافغانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ ق: ان السبب ما هو الطریق الوصول الی الشی (ص ۳۰۴)
۵. الاصفهانی (الفاضل الهندی)، شیخ بهاء الدین محمد بن حسن، کشف اللثام عن قواعد الاحکام، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۲ ق، ج ۲
۶. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت ع، قم، ۱۴۱۴
۷. دلپاک یگانه، الهام، یگانگی یا دوگانگی تسبیب در حقوق مدنی و کیفری، حقوق خصوصی، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳
۸. رحمانی، محمد، قواعد فقهی: قاعده غرور، مجله فقه اهل بیت، شماره ۱۰، ۱۳۷۶
۹. رستمی، هادی، شعبانی کند سری، هادی، احراز رابطه سببیت در فرض مداخله عوامل گوناگون در جنایات و خسارات مالی با تأکید بر قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۹۵
۱۰. رهبر مهدی، سعادت صالح، بررسی قاعده تسبیب با رویکردی بر آرای امام خمینی، پژوهشنامه متین، زمستان ۱۳۸۸ شماره ۴۵
۱۱. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی، المبسوط فی الفقه الإمامیه، ج ۷

۱۲. صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، انتشارات طرح نو، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲،
۱۳. عوده، عبدالقادر، التشریح الجنایی الاسلامی، دارالتراث، بیروت، ج ۲، بی تا،
۱۴. غلامی حسین، چاه آبی غلامرضا، شهبازی محمدحسین، مفهوم سبب و شرایط آن در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، فصلنامه قضاوت، شماره ۸۸، زمستان ۱۳۹۵
۱۵. گلدوزیان، ایرج، ندای انصاف و عدالت، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۹
۱۶. محقق کرکی، نورالدین علی بن حسین بن عبد العالی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، نشر مؤسسه آل البیت، قم، ج ۵، ۱۴۱۱ ق
۱۷. مرعشی شوشتری، سیدمحمدحسن، قاعده تسبیب، فصلنامه دیدگاه های حقوقی دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، شماره ۲، تابستان ۱۳۵۷
۱۸. موسوی الخمینی، سیدروح الله، بی تا، تحریر الوسیله، انتشارات مکتب العلمیه الاسلامیه، قم، ج ۲
۱۹. نجفی محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح الشرایع الاسلام، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷
۲۰. نجیب حسنی، محمود، رابطه سببیت در حقوق کیفری، ترجمه علی عباس نیای زارع، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، چاپ دوم، ۱۳۸۶
۲۱. هارت، اچ. ال. ای، سببیت در حقوق (حقوق کیفری) بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۹
۲۲. هاشمی شاهرودی، سیدمحمد، با همکاری جمعی از پژوهشگران، موسوعه الفقه الاسلامی، ج ۳، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، چاپ اول، قم، ۱۴۲۳